



اشاره:

نظریه اجتماعی یعنی ایده کلانی که بتوان بر پایه آن جامعه ایرانی را تحلیل و تبیین کرد، آینده آن را پیش‌بینی نمود و برای رشد آن، برنامه ارائه داد. نظریات اجتماعی درباره ایران متعدد بوده و هر کدام به‌طور جداگانه قابل بحث است که ورود تفصیلی به نکتات نظریات، امکان‌پذیر نبوده و طبعاً باید اشاره و عبور کرد. همین نظریات متعدد موجود، دلیل بر اهمیت ایران است، به بیان دیگر فاعلیتی در ایران مشاهده می‌شود که موجب ارائه نظریات متعدد شده است. اهمیت ایران مربوط به جمهوری اسلامی نبوده بلکه قبل از آن هم درباره ایران (ذیل عنوان ایران یا آسیا) نظریه‌پردازی شده است مانند نظریه استبداد شرقی، شیوه تولید آسیایی، دولت رانتیه، جامعه کوتاه‌مدت، زوال اندیشه و... همه اینها مربوط به ایران تاریخی و قبل از پیروزی انقلاب اسلامی است.

## نظریه اجتماعی ایران و نسبت آن با انتخابات

علیرضا شجاعی زند

### نکاتی درباره نظریات موجود

نکته اول؛ با وجود تعدد در مورد نظریات اجتماعی ممکن است برخی از نظریات از جامعه‌شناسان نباشد اما توجه و تمرکز این بحث بر روی نظریات اجتماعی از منظر جامعه‌شناسی است. دوم؛ گاه نظریات از واقعیات برمی‌خیزند و قرار است برای شناخت واقعیات به ما کمک کنند اما گاه نیز به منظور تأثیرگذاری بر ادراک ما از واقعیات است یعنی نظریه‌پردازی نبوده بلکه روایت‌سازی است. مثلاً اغراض مختلف سیاسی و استعماری مانند شرق‌شناسی می‌توانند

چنین باشد.

سوم؛ اصولاً تحلیل‌ها و نظریات دست‌خوش مفروضات پیشینی هستند و می‌توانند تئوریک و یا ایدئولوژیک باشند که هر دو آسیب رسانند. اشاره شد که نظریه می‌تواند ما را به شناخت واقعیت کمک کند اما همیشه اینگونه نیست. یک نظریه پیشینی می‌تواند ذهن ما را محدود کند و بخشی از واقعیت را بزرگتر و پررنگ‌تر ببیند و بخشی دیگر را اصلاً نبیند. البته مفروضات ایدئولوژیک آسیب‌رسانی بیشتری دارند اما اینگونه هم نیست که در کشف واقعیت بی‌اثر باشند.

نه نظریه. دسته دیگر از نظریات به شدت ساده‌سازی شده و مبتنی بر تشبیه است. یعنی شرایط امروز را با بخشی از تاریخ گذشته ایران تطبیق می‌دهند مانند مسیحیت قرون وسطی که دین، همه کاره بوده که آن هم مربوط به دوره مسیحیت چهار قرن پیش است که در شرایط خاص کنونی قابل تکرار نیست. یا ایران را به

چهارم؛ در دوره‌ای هستیم که مرز میان واقعیت و حقیقت کم شده است. اصولاً نظریات کمتر تلاش می‌کنند نسبت محکمی با واقعیت برقرار کنند. بعضاً درباره هر ایده، نظری ابراز و تصریح می‌کنند که برساختی هستند و اصلاً معتقدند چیزی جز برساخت وجود ندارد. این مسأله اعتبار، با اینکه کمک‌کننده نیز می‌باشد اما نظریات را مخدوش کرده و تبدیل به روایت کرده است. گویا فقط صورت و ظاهر نظریه مهم است نه ماده و محتوا و نسبت آن با واقعیت، همین که بشود آن را در محافل علمی مطرح کرد کافی می‌دانند. نوعی نظریه برای نظریه است، نه برای شناخت واقعیت.

این مجموع نکاتی است که می‌توان درباره نظریات جامعه‌شناختی درباره ایران بیان کرد. حال بعضی از این نظریات مطرح که عمدتاً مربوط به دوره اخیر و ایران پس از انقلاب هستند را نام می‌بریم، این نظریات که برجسته‌ترین نظریات هستند چندان گویای واقعیت پیچیده ایران نیستند!

دسته‌ای از نظریات، ذیل نظریات عرفی شدن است. اساس این مباحث در آستانه انقلاب بیشتر مطرح می‌شوند. عرفی شدن با عرفی‌سازی این تفاوت را دارد که در عرفی‌سازی نوعی فاعلیت وجود دارد اما در عرفی شدن فاعلیتی وجود نداشته و فقط فرآیند است. این نظریات یک نظریات محتوم فرض می‌شوند.

دسته‌ای دیگر از نظریات، نظریات گذار هستند که تلاش می‌کنند برای توضیح تلاطمات و التهابات فراوان، جامعه ایران را توضیح دهند. این نظریات متکی بر رهیافت نوسازی و مدرنیزاسیون هستند و امروز از سکه افتاده و اعتباری مانند اوائل انقلاب ندارد. این نظریات پیوندی میان توسعه و نوزایی و از آن سو با مدرن شدن و عرفی شدن است و همه می‌توانند به یک منزل برسانند؛ گذار از جامعه سنتی به جامعه مدرن که نوعاً این دو جامعه را در مقابل هم قرار می‌دهند.

دسته‌ای دیگری از نظریات، نظریات طبقاتی‌اند که قبل از انقلاب به‌طور جدی در ایران مطرح بود. دو دسته از نظریه‌پردازان این نظریه را تعقیب می‌کردند. بعضی معتقد به شیوه تولید آسیایی و بعضی دیگر معتقد به نظریه کلاسیک مارکس بودند. اخیراً نیز ذیل بحث نظریات طبقاتی نظریه سرکوب طبقه متوسط بدون توجه به لوازم این نظریه مطرح شده است که از زبان افراد متفاوت شنیده می‌شود. طبقه متوسط عنوانی است که ارتباطی با نظریه طبقاتی ندارد. ایران نه به لحاظ ساختار قدرت و نه به لحاظ

دولت، نه جامعه ایران و نه مسائل و منازعات ماهیت طبقاتی ندارد. چگونه می‌توان از این تعبیر که مربوط به نظریات طبقاتی است، برای توجیه اتفاقات جامعه ایران استفاده کنیم؟ طبقه متوسطه مورد ادعا اصلاً ماهیت طبقاتی ندارد و غالباً اشاره به کسانی است که گرایش‌های مدرنیستی و غربی بیشتری دارند و نسبتی با مناسبات تولید ندارد.

دسته‌ای دیگر از نظریات، شبه نظریاتی هستند که بر پایه یک مفهوم بزرگ‌نمایی شده بنا شده‌اند. بدین صورت که مفهومی اخذ شده، پیرامون آن سخن گفته و آن را منتسب به ایران کرده‌اند. مانند نظریات زوال سرمایه اجتماعی، شکاف‌های اجتماعی، بحران‌های عمیق مزمین مانند بحران مشروعیت، جامعه از هم گسیخته، جامعه جنبشی، جامعه مطالبه‌گر، فروپاشی اجتماعی و... که همگی مفهوم‌اند

نظام‌های ایدئولوژیک مارکسیستی تشبیه کرده‌اند. یا تشبیه ایران به دولت‌های انقلابی بی‌سرانجام. یا تشبیه ایران کنونی مخصوصاً پس از اغتشاشات ۱۴۰۱ به دوره شاه. از این جهت که انقلاب نتیجه اصلاحات دیر هنگام شاه بود فلذا عدم توجه به خواست معترضین نیز نتیجه‌ای مشابه خواهد داشت. برخی نیز ساختار سیاسی ولایت مطلقه فقیه را به دوره حاکمیت شاهنشاهی تشبیه کرده‌اند.

ادعای شکاف نمی‌توان به هر چیزی متوسل شد. چراکه این میزان شواهد در هر جامعه‌ای یافت می‌شود. پس آیا می‌توان گفت همه جوامع دچار شکاف دولت ملت‌اند؟ دیگر اشکال اینگونه نظریات این می‌باشد که از جای دیگر گرفته شده‌اند چراکه هم واقعیت موجود متحول شده، هم نسبتی با واقعیت کشور ما ندارند.

اشکال دیگر این نظریه، ویژه‌سازی درباره ایران است. یعنی خیلی از مشترکاتی که در جوامع دیگر مشاهده می‌شود در جامعه ایران چند برابر است.

### شکاف دولت ملت در ایران!

همین ویژه‌سازی و بزرگ‌نمایی در جامعه ایرانی نسبت به تکثر و تنوع رخ داده است. چون هم مبین واقعیت است هم باید به رسمیت شناخته و پذیرفته شود. اما ما تکثر را به شکاف تعبیر کرده و در گامی دیگر تعبیر به تقابل می‌کنیم و بعد تقابل را به مناسبات دوقطبی تعبیر می‌کنیم. گویی ما جامعه‌ای U شکل داریم. همه جامعه بین این دو قطب توزیع شده و حد وسطی وجود ندارد. یا بزرگ‌نمایی در بدعملی کارگزاران را تعمیم می‌دهیم. عوامل همگرایی در جامعه ما به مراتب قوی‌تر از عوامل واگرایی است. بدعملی یک کارگزار را تبدیل به ناکارآمدی نظام و بعد به مشروعیت تبدیل می‌کنیم! ضعف‌های عملکردی را بلافاصله به نقض و خطای رویکردی تبدیل می‌کنیم. در حالی که این دو با یکدیگر تفاوت دارد. این مسایل است که نظریات را شبهه‌ناک و سست می‌کند.

این نوع مسائل در ساخت نظریه‌پردازی جامعه ایران وجود دارد.

اگر حقیقتی در مورد شکاف اجتماعی وجود داشته باشد، مربوط به شکاف اسلام و مدرنیته است که شکاف اصلی بوده و فعال‌کننده دیگر شکاف‌هاست. آن عنصری که در دانشگاه و حوزه و بین این دو شکاف ایجاد کرده، دعوای اسلام و مدرنیته است. ناپایداری‌های توسعه و عدم توازن‌ها ریشه در همین شکاف دارد. امروز نه تنها از این شکاف عبور کرده بلکه تشدید شده است.

حتی می‌توان ادعا کرد که دعوای امروز بین اقتصاد چپ و راست کشور نشأت گرفته و متأثر از منازعه بین اسلام و مدرنیته می‌باشد که ممکن است در برخی دوره‌ها برجستگی پیدا کند.

برخی تلاش دارند شکاف‌های دیگر مانند شکاف دولت ملت را در مقابل این شکاف اصلی مطرح و برجسته کنند. گویا ما با دو جریان یکدست در ساختار



اگر شکاف، مبنایی باشد با فراز و فرودهای انتخاباتی نباید با این شدت جابه‌جا شود. بنابراین می‌توان مطرح کرد حساسیت کاهش و افزایش مشارکت، بی‌جهت بوده و به لحاظ جامعه‌شناختی نسبتی با مشروعیت ندارد. با این توضیح مشخص می‌شود که نباید دولت را به معنای نظام بدانیم که با پایین آمدن میزان مشارکت، بحث عدم مشروعیت نظام به وجود بیاید.

### نقد نظریات ناظر به انقلاب اسلامی

نظریاتی نیز مطرح شده که مربوط به دوره بعد از انقلاب اسلامی است که در مورد برخی از آنان مقالات و کتاب‌هایی نیز نگاشته شده است.

پوپر با آن مبنای ابطالی معتقد است: نظریه خوب نظریه‌ای است که شکندگی داشته باشد. یعنی نظریه‌ای که در همه موقعیت‌ها در همه ادوار با همه تغییرات و تحولات سازگار باشد.

منظور آن است که نظریه باید آن قدر تیزی و روشنی داشته باشد که به راحتی بتوان آن را شکست یا اصلاح و تکمیل کرد.

امروزه مؤلفه‌هایی وجود دارد که با شاخص‌های متعدد می‌توان نشان داد کوچک‌ترین قرابتی با زمان شاه ندارد. حتی با فرض قرابت، جامعه امروز ویژگی‌هایی دارد که اصلاً قابل تطبیق با زمان شاه نیست. خب این چه نظریه‌ای است که قابل تطبیق بر هر دو جامعه است؟! غالب نظریه‌ها دچار بزرگ‌نمایی می‌باشند. برای اثبات

دولت مواجهه‌ایم؛ در حالی که ما دولت‌های مختلف و سوبه‌های مختلف داریم. بنابراین اگر شکاف، مبنایی باشد با فراز و فرودهای انتخاباتی نباید با این شدت جابه‌جا شود. بنابراین می‌توان مطرح کرد حساسیت کاهش و افزایش مشارکت، بی‌جهت بوده و به لحاظ جامعه‌شناختی نسبتی با مشروعیت ندارد.

با این توضیح مشخص می‌شود که نباید دولت را به معنای نظام بدانیم که با پایین آمدن میزان مشارکت، بحث عدم مشروعیت نظام به وجود بیاید. در انتخابات اخیر آمریکا حدود ۵۰ درصد شرکت کردند، اما کسی شکاف نظام و ملت در آمریکا را مطرح نکرد. غالب کشورهای پیشرفته دموکراتیک نیز همین‌گونه‌اند. اما اینگونه نیست که همه آنها ۸۰ یا ۹۰ درصد شرکت کنند. بنابراین اگر امروز سخن از کاهش مشارکت است، ناشی از عملکرد دولت قبلی در ایران بوده و ارتباطی به شکاف نظام و ملت ندارد.

نکته دیگر آنکه تنها راه سنجش مناسبات ملت و دولت نظرسنجی‌ها نیست. انواع واقعیت‌های بیرونی همانند شرکت جمعیتی میلیونی در تمام مراسمات و جشن‌های ملی و جمعیتی که در مقابله با اغتشاشات به پشتوانه نظام درآمده‌اند وجود دارد که می‌توان با استناد به این واقعیت‌ها شکاف دولت و ملت را توهمی بیش ندانست.

چرا نظریات درباره ایران تماماً وجه آسیب‌شناختی دارد؟ غالباً نداشته‌ها و ضعف‌ها و نقصان‌ها را مبنای تحلیل قرار ایران می‌گیرد در حالی که جامعه ایران نقاط بسط و قوت زیادی دارد. با وجود محدودیت‌ها و فشارهای مختلف، باز هم سرپاست. چرا داشته‌ها و امکانات آن را نمی‌بینیم؟ چرا داشته‌های ایران مبنای تئوری‌پردازی در جامعه ایران نمی‌شود؟

بخش دیگری از نظریاتی هست که فقط روی نقاط آسیب می‌ایستند، اینها مردمی‌ترین نظام سیاسی ایران در طول تاریخ را به بحران مشروعیت متهم می‌کنند. بنیان‌های مردمی و قانونی این نظام مستحکم‌تر از بسیاری از نظام‌های سیاسی مدعی در جهان است اما متهم به بحران مشروعیت می‌کنند. چرا کشورهای دیگر درگیر بحث مشروعیت نیستند؟ چون حساسیتی نسبت به آن نداریم و چه‌بسا هیچ شناختی نسبت به آن وجود نداشته فلذا مطرح نمی‌شود. می‌توان اینچنین مطرح کرد که امروزه کارآمدی و اقتدار جای مفهوم مشروعیت را در ادبیات ژورنالیستی گرفته است. برای بحث مشروعیت نظام اسلامی هر روز بحران و دغدغه‌سازی کرده‌ایم. بحران‌های عمیق و مزمن و مستمر که به دنبال آن خواستار

تئوری‌سازی این بحران شده‌ایم. این در حالی است که برای بسیاری از کشورها این

مسائل اصلاً دغدغه نبوده و به پای مشروعیت نظام نمی‌زنند. از دیگر تعابیر در مورد جامعه ایران، جامعه از هم گسیخته می‌باشد. البته عوامل واگرایی در جامعه ایرانی وجود دارد مثل قومیت، زبان، دین و مذهب، فرهنگ و... منکر آنها نیستیم. برخی دیگر مانند مسایل نژادی یا سرزمینی که اصلاً وجود ندارد. جدی‌ترین عوامل، قومیت و دین و مذهب است که می‌تواند باعث از هم‌گسیختگی جامعه از هم شود. قبلاً هم مطرح بوده و دیگران نیز روی آن سرمایه زیادی گذاشته‌اند. اما در جامعه ایرانی قومیت هیچ‌گاه مسأله حادی نبوده

است و اقوام ایرانی با ایرانیت و ملیت تقابل نمی‌کنند. بی‌مسأله‌ترین و کم‌مسأله‌ترین کشور در جهان در باب دین و مذهب، جامعه ایرانی است در حالی ظرفیت آن بالاست. چراکه جامعه ایران به شدت دینی و ایدئولوژیک می‌باشد و با رویکردهای آرمانی خاص تشکیل شده است. عوامل همگرا آن‌قدر در جامعه ما به قدری قوی است که بعضی از عناصر آن بحران‌ها را با سیاست و عقلانیت هضم و رفع می‌کند. یعنی نمی‌توان واقعیت‌های جامعه را پایه تئوری قرار داد. آن قدری که همه نسبت به ایران، درباره هر یک از مسایل ریز و درشت تئوری می‌سازند و سرمایه‌گذاری می‌کنند، قابل مقایسه با دیگر کشورها نیست.

### تئوری جنبشی

در نشستی از هشت جنبش اقصاری نام برده‌اند: جنبش‌های حسب اقصار که عبارتند از: جوانان، زنان، دانشجویان، ایرانیان خارج از کشور و جنبش‌های حسب موضوع که عبارتند از: دموکراسی‌خواهی، عدالت‌خواهی، هویت‌خواهی، محیط زیست. البته جنبش‌های دیگری مانند جنبش کارگری و جنبش تهری‌دستان را نیز باید به این لیست اضافه کرد.

نکته این است که جنبش، عنوان معناداری در ادبیات جامعه‌شناسی است و نیاز به داشتن مؤلفه‌هایی همچون رهبری، داشتن سازمان‌نخبگی، وجود ایجابی، زمان، هویت‌یابی و... دارد. برای هر چیز که آن را دوست داریم برجسته

آگاهی است. بنابراین این گزاره که «شرکت نکردن در انتخابات خودش یک رأی است»؛ درباره بخشی که هیچ‌گاه رأی نمی‌دهند صادق نیست، اما نسبت به بخشی از جامعه صادق بوده و نشان‌دهنده یک موضع خاصی است و نشان از درگیری عمومی بالا و آگاهی آنهاست و یک امتیاز محسوب می‌شود. وجود التهاجات و اعتراضات یا حضور در خیابان در سال ۱۴۰۱، با وجود داشتن آسیب‌هایی، اما این چهره دیگری هم دارد و آن نشان از سطح آگاهی جامعه است.

بنابراین عنوان جامعه از هم گسیخته در مورد کشور ایران صحیح نبوده و باید آن را جامعه متکثر بنامیم که به واقع نزدیک‌تر است.

پس عنوان دادن شکاف رسمی و غیررسمی با رخ دادن هر کار غیرقانونی صحیح نمی‌باشد و حال اینکه همین کارهای غیرقانونی در دیگر کشورها هم رخ داده و چه بسا با سرکوب شدید با آن برخورد کنند. اما با این وجود عنوان شکاف در مورد آن استفاده نمی‌کنند. اگر این اتفاق صد بار تکرار شد و ده نفر آن را احاطه کردند، می‌توان تعبیر شکاف را در مورد آن به کار برد. حال باید دید از تعبیر «جامعه جنبشی» و «جامعه زنده»، کدام درباره جامعه ایرانی به واقعیت نزدیک‌تر است؟

کنیم، نمی‌توان نام جنبش گذاشت و بعد هم بیان شود این گزارش واقعیت دارد! مانند سال گذشته که نامش را جنبش مهسا و بلکه انقلاب مهسا گذاشته بودند! اولاً تعبیر جنبش، جوهره اپوزیسیونی دارد و از این جهت خوشایند برخی است. اینان همه جا بر نقاط آسیب می‌ایستند یا نقاطی را مطرح می‌کنند که می‌توان علیه نظام سیاسی استفاده کرد.

### ویژگی جامعه ایرانی

جامعه ایرانی یک جامعه جوان می‌باشد. به جای آنکه بگوییم دچار آشوب و ناهنجار است عنوان زنده بودن را در مورد آن مطرح می‌کنیم. جامعه‌ای زنده است که مشروعیت برایش مساله است. قصه ۹۹ درصد وال استریت در آمریکا و نیز جلیقه زردهای فرانسه نتوانست جامعه را با خود همراه کند. در جامعه ایرانی به دلایل تاریخی و ایدئولوژیک و سیاسی با نوع انسان متفاوتی مواجه‌ایم پس نمی‌توانیم تئوری‌های جوامع دیگر را درباره آن استفاده کنیم.

جامعه ایران علاوه بر جوان، زنده و پویا بودن، باز و دارای



بنابراین عنوان جامعه از هم گسیخته در مورد کشور ایران صحیح نبوده و باید آن را جامعه متکثر بنامیم که به واقع نزدیک‌تر است.

